

زمانی حدود ده سال قبل این مطلب تهیه شد، بنا بدلایلی که بازگویی آنها نه در حوصله این یادداشت کوتاه و نه من است، در کشوی میز تحریر من ماند. شاید اگر روزی قصد بازنویسی آن را داشته باشم، کودکان خیابانی، صدها هزار دختر خیابانی در سطح تهران، قاچاق اعضای بدن کودکان محروم و بی سرپرست، فروش دختران جوان به امیرنشین های حوزه خلیج فارس، فرار و خروج از کشور بیش از نیمی از متخصصین و تحصیلکردگان کشور و ماوا گزیدنشان در خارج از ایران و ... دهها و صدها موردی را که مردم ایران بطور روزمره شاهدند و با آنان درگیر می بایست به آن می افزودم؛ و البته تجربه بیست و سه سال حکومت اثبات نموده، تا زمانی که جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه می دهد این سیاهه رو به افزایش خواهد رفت و امیدی به بازایستادن این روند نیست. از آنجا که تا زمانی که پایه ها و اندیشه فرهنگی جمهوری اسلامی و مستبدین را مورد بررسی و نگرش قرار نداد باشیم، قادر به طرحی نو ریختن نخواهیم بود؛ من ادعای پرداختن به تمامی گوشه های فرهنگ و اندیشه مستبدین حاکم را نداشته و ندارم، و این نوشته را نیز تنها بمثابة کوششی ناچیز در این راستا می توان پنداشت

سیامند

۱۸ آبان ۱۳۸۱

نگاهی به بحران فرهنگی - اخلاقی در جمهوری اسلامی

آن زمان که سخن از رژیم نابهنگام، غیر تاریخی و ارتجاعی است؛ طبعاً می بایست آن را در کلیتی همه جانبه مورد بررسی قرار داد و در معرض دید گذاشت. رژیم که معیارها، ارزشها و در یک کلام فرهنگ خاص خود را داراست. ارزشها، معیارها و فرهنگی که همانند خود او غیر تاریخی، نابهنگام و ارتجاعی اند؛ به سده های پیشین تعلق دارند؛ و آنها را با جهان کنونی، معیارها و ارزشهای متداول انسانی سر سازگاری نیست. جمهوری اسلامی یکی از معدود نمونه های این مورد در شرایط کنونی جهان است. (۱) این رژیم حامل تمامی معیارها و ارزشهای ارتجاعی و قرون وسطائی است که در دهه پایانی قرن بیستم، در عصر ظهور و گسترش خیره کننده تکنولوژی پا به عرصه حیات گذاشته، بناچار با جهان کنونی نا سازگار است؛ ناهمخوانی در تاروپود آن هویداست. پایه و علت وجودی اش بر تناقض و تضاد استوار است، تضاد و تناقضی که بنوبه خود آفریننده بحران هایی جدید ترند، و هر بحران زمینه ای است بر تناقضی جدید! تناقضهایی که نه برخاسته از واقعیت وجودی جهان کنونی، بلکه حاصل موجودیت این موجود پر تناقض است. این مدار بسته تا زمان حیات این رژیم همچنان به گردش عبث خود ادامه خواهد داد، و تنها نابودی این رژیم باعث کاهش بحرانش و تخفیف تناقضات خواهد بود.

جمهوری اسلامی با دستگاه فکری ای متعلق به قرون وسطا، قادر به درک و تبیین جهان کنونی نیست. از آنجا که صاحب معیارهایی جزمی و غیر قابل تغییر است، می کوشد با توسل به خشونت و سرکوب جهان واقعی را با معیارها و ارزشهای خود هماهنگ و دمساز نماید؛ به تحمیل ارزشهای عقب افتاده خود می پردازد، و آنجا که با مقاومت و عدم پذیرش امروزیان روبرو می شود، سرکوبگرانه ترین و خشن ترین شیوه های ممکن را بکار می بندد، به زندان می افکند، شکنجه می کند، دسته دسته به جوخه های اعدام می سپارد، گروگان می گیرد و تهدید می کند. اما واقعیت زمان و تاریخ چیز دیگری است. زمان رو به عقب باز نخواهد گشت. عقربه های ساعت هرگز در جهت خلاف به حرکت نخواهد آمد. جهان کنونی به بهایی سنگین قرون وسطا را پشت سر گذاشته، و بازگشت بدانسو ناممکن است. آنکه بکوشد مانعی بر این سیر پیشرونده باشد، سرنوشتی جز له شدن زیر چرخهای سنگین آن به نصیب نخواهد برد.

اما ۱۴ سال خشونت، فشار و سرکوب برای تحمیل عقب افتاده ترین معیارها و ارزشهای اجتماعی، برای تغییر روال عادی زندگی به مسیر دلخواه و مطابقت بخشیدن آن با فرهنگی قرون وسطایی، در پیامد خود به بحران فرهنگی - اخلاقی منجر خواهد شد. امروزه می توان گوشه هایی از این بحران را در لابلای گزارشات روزنامه ها و مجلات ایران و یا برخی گزارشات مربوط به ایران به وضوح دید. رقم سرسام آور قربانیان اعتیاد، قاچاق مواد مخدر، فحشاء و بیماریهای اجتماعی چون دزدی، جنایت، رشوه خواری و از این رهگذر هرچه کمرنگ تر شدن ارزشهای انسانی در روابط فردی و اجتماعی و... همه حکایت از شدت و عمق بحران مورد گفتگو دارد. برای درک روشنتر این موضوع بهتر است نگاهی به دستگاه فکری، معیار و ارزشهای این نگرش و پیامدهای اجتماعی حکومتی صاحب این نوع اندیشگی داشته باشیم.

جایگاه فرد در این دستگاه فکری

هسته اصلی این دستگاه فکری را تئوری «ولایت فقیه» تشکیل می دهد. در این اندیشه افراد انسانی، نه بمثابه واحدهای صاحب حقوق و اندیشه، بلکه بمثابه وسایل و ابزاری که وظیفه آنها اطاعت از فقیه و پیشبرد امیال و مطالبات اوست، مورد توجه قرار می گیرند. انسان و گروه اجتماعی تا زمانی که مفید فایده اند، تا زمانی که گوش به فرمان و حرف شنو اند، از حقوقی برخوردارند. پس از مورد بهره برداری کامل قرار گرفتن، می توان مانند کالایی مستعمل بدورشان انداخت. در این دستگاه فکری، اندیشیدن مختص مجتهد است، و نقش توده مردم تقلید و اطاعت است.

« آنچه فقیه می گوید هم بر مقلدین و هم بر غیر مقلدین واجب الاطاعه است. » (امام جمعه اهواز - کیهان

۱۳۶۶/۱۱/۵)

در این نوع اندیشه مردم گوسفندان و یا « صغاری » هستند که توسط چوپانی هدایت می شوند. خمینی ۹ سال قبل از قیام بهمن ۱۳۵۷ در دروس منتشره خود در حوزه علمیه نجف در این زمینه می گفت: « موضوع ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد. مانند قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار هیچ فرقی ندارد. » اما این نوع تفکر اعتقادی تا زمانی که مادی نشده بود و تنها در مرحله مباحثی در حوزه ها طرح بود، پیامدی بدنبال نداشت. تنها زمانی که این مباحث از حوزه تجرید خارج شده و تبدیل به قوانین اجتماعی شدند، طبعا عوارض و مسائل خاص خود را نیز بهمراه آوردند. در مرحله اجرائی، متولیان رژیم بالطبع می بایست این مباحث را تئوریزه و سپس اجرایی نمایند. اما تئوریزه کردن مباحث حوزه ای تنها از طریق توسل به همان استدلالات و علوم میسر است. این مباحث را نمی توان با علوم اجتماعی امروزه توضیح و آشتی داد. دانشمندان و محققین این نوع «دروس» نیز کسی جز آخوندها و علمای حوزوی نمی توانند باشند. در سال ۱۳۶۱ مجله نشر دانش، نشریه مرکز دانشگاهی، وابسته به ستاد انقلاب فرهنگی (۲) در شماره فروردین - اردیبهشت خود توسط یکی از این متفکران، به این مهم همت گماشت:

« و اما ولایت تشریعی عبارت است از حق تصرف در امور و شئون دیگران، یا به وضع قوانین کلی، و یا به داوروی و رفع خصومت، و یا به حکومت و ریاست دنیوی، و یا به تصرف در اموال و انفس و یا به نحوی دیگر.

..

ولایت تشریعی بر پنج قسم است.

- ۱) افتاء، یعنی حجیت و قابل استناد بودن فقیه بر مقلدانش...
- ۲) قضاء، یعنی حجیت و نفوذ داوروی بین دو طرفی که با هم در نزاعی درگیرند.
- ۳) حکومت و ریاست در امور دنیوی میان مردم، و به عبارت دیگر دخالت در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و سایر شئون مردم از قبیل جنگ، صلح، مالیات، فرهنگ، آموزش و پرورش، تجارت، صنعت، کشاورزی، بهداشت و غیره...
- ۴) تصرف در اموال و انفس مردم، یعنی الزام مردم به پرداخت مالی از قبیل زکوه و سایر وجوه شرعی و یا اموال دیگر، و یا الزام آنان به این که خود را در معرض مرگ قرار دهند.

۵) دستورات شخصی، از قبیل آوردن آب و غذا، درست کردن ساختمان، دوختن لباس و غیرذلک

... فقیه کیست .

فقیه یعنی کسی که دارای فقه است ... فقه در اصطلاح آگاهی از احکام و مسائل شرعی از روی ادله مناسب آن است ... کسی که بتواند بوسیله این ادله به حکم شرعی برسد فقیه نامیده می شود ... پس از بیان مقدمه فوق در این است که فقیه به معنای بالا در کدامیک از اقسام گذشته ولایت دارد و در کدامیک ولایت ندارد .

اما قسم اول ولایت ، یعنی افتاء، این ولایت یقیناً برای فقیه ثابت است. کسی که خود به درجه اجتهاد نرسیده است، اعم از آنکه عامی محض باشد و یا احیاناً دارای معلومات زیاد باشد ولی به درجه اجتهاد نرسیده باشد، فتوای فقیه بر او حجت و قابل استناد است، و این حجیت فتوی و تبعیت غیر مجتهد از مجتهد را تقلید می گویند ... و اما قسم دوم ولایت، یعنی نفوذ و قضا و داوری بین دو طرف نزاع. این قسم ولایت نیز بدون اشکال برای فقیه ثابت است. و دلیل بر ثبوت این ولایت برای فقیه پاره ای از روایات است ... و اما قسم سوم ولایت، یعنی حکومت و دخالت در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی و سایر شئون دنیوی مردم. بعضی تصور کرده اند که این قسم ولایت در بین دانشمندان محل بحث و گفتگو است ولی به نظر بنده این

قسم محل بحث و گفتگو نیست ... در این قسم علاوه بر این که می توان از سخن نراقی در کتاب عوائد استظهار اجماع بر ثبوت آن نمود، ادله بسیاری هم بر ثبوت آن دلالت دارد ...

و اما قسم چهارم ولایت، یعنی ولایت فقیه بر اموال و انفس دیگران ، ثبوت این قسم از ولایت نیز فی الجمله مورد اختلاف نیست. اگر بحثی هست در سعه و ضیق آن است. به نظر اینجانب منشاء بحث در این قسم ، عدم بسط ید فقیه در قسم دوم و سوم است و با بسط ید فقیه در قسم دوم و سوم مانند زمان ما (بحمدالله) این قسم هم از لوازم آن دو قسم است و ولایت فقیه در مورد آن جای هیچگونه اشکال و تامل نیست .

و اما قسم پنجم ولایت، یعنی وجوب اطاعت فقیه در دستورات شخصی، به یقین این قسم از ولایت برای فقیه ثابت نیست، زیرا هیچ دلیلی بر وجوب اطاعت فقیه در اینگونه از امور نیست و مقتضای اصل عدم وجوب است.

« (۳) (مختصری در ولایت فقیه - ابوالقاسم گرگی)

همانطور که پیداست در این دستگاه اندیشه ، فقیه صاحب افکار ، جان و مال و تمامی شئون زندگی فردی هر «مقلد و غیر مقلد»ی است. طبیعی است که در این دستگاه فکری، اندیشه در حوزه کار اختصاصی فقیه خواهد بود و بس. بالتبیین در جهان کنونی سمت و سوی تلاش و کوشش اولیه فقیه از اندیشه بازداشتن اندیشمندان خواهد بود. (۴) پس هر آنکس که صاحب اندیشه است ، بالقوه در جرگه مخالفین ، معاندین و «مفسدین فی الارض» و تحت مراقبت قرار می گیرد. اما از آنجا که بنیاد هستی در جهان کنونی ، با وسعت و گسترش بی سابقه علم و تکنولوژی عجین شده، بدون اندیشه و تنها با تقلید از « فقیه» امکان حتی لحظه ای تداوم و پیشبرد حرکت همگام با جوامع معاصر نیست، پس الزاماً و به شیوه ای مکروه حضور آن تحمل می شود. و همین امر بنیانی است بر تناقض و تضادی عظیم و بحران زا.

پیشبرد مسائل امروزی، نیاز به وسائل و اندیشه پیچیده امروزی نیز دارد. دیگر دستگاه خلافت با تمامی محدودیتهای خود پاسخگوی عصر حاضر نیست. جهان امروز مشتمل است بر تقسیم کار پیچیده، بوروکراسی، ادارات دولتی، نهادهای متفاوت اجتماعی، تخصص در هر یک از رشته های علوم، فنون و امور اجتماعی و همینطور جایگاه وسیع و گسترده ای که تکنولوژی و علم به خود اختصاص می دهد. تلاشی که در چند سال اول تسلط این گروه بر نهادهای اجتماعی برای برتری « مکتب» بر علم ، و تغییر نهادهای اجتماعی مدرن به نهادهای اجتماعی دوران خلافت و سده های پیشین صورت گرفت، محکوم به شکست بود. اندیشه جزمی آنان در برخورد با واقعیات روزمره بی حاصل بودن خود را سرعت به نمایش نهاد، پس گردانندگان امور در پی حصول مقصود و محصور نمودن اندیشه ، و جنگ با واقعیات موجود راه چاره دیگری اندیشیدند. تکنوکراتهایی از عوامل خود را در صدر امور قرار دادند، اما همکاری در امور و استفاده از حقوق ابتدایی

شهروندی (از نوع کار، تحصیل، مسکن و...) را منوط و مشروط به اندیشیدن به شیوه خود نمودند. یعنی «اعتقاد به ولایت فقیه» و «آزمون ایدئولوژیک»، «تحقیقات محلی» و انواع شیوه‌های «گزینشی» و جاسوسی در اعمال و خصوصیات افراد به ملاکی برای استخدام، تحصیل و تمامی دیگر حقوق اجتماعی افراد بدل شد. این ضوابط گزینشی فقط به حوزه اندیشه و کسانی که با علوم امروزی سر و کار دارند اختصاص نیافت، که به تمامی زمینه‌های حیات اجتماعی بسط و گسترش داده شد. تفاوتی میان گزینش دانشجو، استخدام اساتید دانشگاهی و یا استخدام راننده اتوبوس شهری قائل نبودند، و شرط اصلی ورود به حوزه حیات اجتماعی «اعتقاد به ولایت فقیه» و گزینش در «آزمون ایدئولوژیک» قرار گرفت.

در امتداد همین نحوه تفکر، سخن گفتن، ابراز نظر و حتی تدریس معلمین و استادان در کلاسهای درس مدرسه و دانشگاه و دیگر مراکز آموزشی تحت کنترل دائمی قرار گرفت. استاد و معلم از آنجا که با علوم روز سر و کار دارند، از آنجا که در این زمینه‌ها صاحب نظر و آراء مستقل هستند، بالطبع در قطب متضاد دشمنان علم و اندیشه واقع می‌شدند. «روزنامه کیهان طی مقاله‌ای با انتقاد از برخی اساتید دانشگاهها که به نوشته این روزنامه» به ترویج اندیشه‌های پوچ و منحط خود می‌پردازند»، در یکی از شماره‌های اخیر خود [در رابطه با یکی از اساتید] نوشت: «این استاد دانشکده ادبیات که در فرهنگستان ادب فارسی شاغل است، چندی پیش در جمع دانشجویان گفته بود: «از لذات این دنیا استفاده کنید و نقد امروز را فدای نسیه فردا نکنید». روزنامه کیهان که چندی قبل از اظهارات «زرین کلک» استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران نیز انتقاد کرده بود، و این انتقاد موجب شد استاد مذکور از دانشگاه اخراج شود، در مقاله خود نوشت: «عواقب سوء باز بودن بی حد و حصر دست اساتید غیر متعهد و غرب‌گرا در دانشگاهها و موسسات آموزشی، رفته رفته ابعاد وسیعی به خود می‌گیرد. اینگونه اساتید با سوء استفاده از اهرم نمره و اختیاراتی که قانون برای هیئت علمی تعیین کرده است هرگونه مخالفتی را در برابر ترویج اندیشه‌های فاسد و منحرف خود سرکوب می‌کنند...» (ایران تایمز - ۲۲ خرداد ۱۳۷۱)

این دستگاه فکری تنها با استادی که مروج و مدرس علوم روز است، به دشمنی نمی‌پردازد، که محدوده دشمنی خود را به اصل علم نیز گسترش می‌دهد. نمی‌توان قرون وسطایی، عقب افتاده و متحجر بود، اما علم و تکنولوژی امروزی را نیز پذیرفت و با ریاضیات، فیزیک، شیمی یا هر علم دیگری مرتبط با جهان امروزی به دشمنی و عناد برخاست.

«در طی یکصد سال اخیر مراکز علمی ما اعم از دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها و سایر موسسات فرهنگی صحنه تاخت و تاز افکار الحادی و علوم و معارف غیر مقدس و فرهنگ غیر دینی و ضد الهی غرب بوده است، و از طریق همین مراکز فرهنگی و علمی بوده است که غرب توانسته است فرهنگ خود را بر ما تحمیل کرده راه را برای مقاصد شیطنی خود بگشاید... ما امروزه در دنیایی زندگی می‌کنیم که علوم و تکنولوژی خواه و ناخواه در آینده سیاسی و نظامی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ما نقشی اساسی ایفا می‌کند، حتی اگر ما برای علوم دنیوی و تکنولوژی غربی اصالتا ارزشی قائل نباشیم - و بنده خود معتقد است که نباید باشیم - و اینگونه علوم را در زمره علمی که اسلام آموختن آنها را فریضه دانسته است به حساب نیاوریم. بهر حال برای ادامه حیات ملت خود در این دنیای علم زده و تکنولوژی زده بر ما واجب است که به قدر حاجت خود آنها را فرا گیریم. البته همین امر خود مسائلی را دامن می‌زند که مهمترین آنها تعارض اساس و مبنای این علوم و بطور کلی فرهنگ و تمدن غرب با روح تعالیم اسلام است... بسیاری از ما گمان می‌کنیم که خطر الحاد و کفر و غربزدگی فقط در علوم انسانی و اجتماعی است، در صورتیکه این خطر بهمان اندازه در علوم غیر انسانی نظیر فیزیک و شیمی و مهندسی و ریاضیات وجود دارد... در علوم تجربی جدید مانند فیزیک و شیمی و زیست شناسی و غیره به خلاف علوم اصیل اسلامی، جایی برای عالم غیب و برای ایمان انسان به ملائکه، خدا و برای آخرت نیست. این علوم هیچ ارتباطی با وحی و با قرآن ندارند...» (۵) (مجله نشر دانش - نشریه مرکز دانشگاهی وابسته به ستاد انقلاب فرهنگی - سال دوم، شماره دوم - بهمن و اسفند ۱۳۶۰ - مساله علوم جدید و فرهنگ غیر معنوی غرب - دکتر نصرالله پورجوادی - تاکیدات از نگارنده است)

از آنجا که در این نوع اندیشه حتی علوم مجرد با «علوم اصیل اسلامی» خوانایی ندارند؛ مسئله لاینحلی از نوع نیاز به علوم و تکنولوژی در کنار «تعارض اساس و مبنای این علوم... با روح تعالیم اسلام» پایه گذار تضادی عمیق می شود. در این شرایط برای حفظ جزییات خود چاره ای جز افزودن بر بار خرافه ندارند. می بایست به ترویج اوهام و فرضیات ضد علمی پردازند. به تحمیق روی می آورند، و در این راه از هیچ چیزی نمی گذرند. در مقابل تکنولوژی اقمار مصنوعی، از «معراج» و «قمر بنی هاشم» سخن سرایی می کنند. در حالی که در جبهه های جنگ به یمن کمکهای آشکار و نهان امپریالیستهای اروپایی، امریکایی و رژیم نژاد پرست اسرائیل از بالاترین و پیچیده ترین تکنیک و تکنولوژی تسلیحاتی سود می برند؛ تداوم جنگ را موکول به «امدادهای غیبی» و جعل تعداد بسیاری «امام زمان» در جبهه ها می نمایند. (۶) در ترویج این خرافات هر فردی و هر حربه ای را به کار می گیرند. پزشکان مکتبی می توانند گواهی شوند بر شفا بخشی «بارگاه مطهر امام (رح)» و دیگر خرافه هایی از همین نوع. (۷) جامعه شناسان مکتبی می توانند مباحثی عریض و طویل در مورد تاثیرات روحانی نامه «امام» به گورباچف و نقش آن در تغییر نظام اجتماعی شوروی سابق ارائه بدهند. مهندسی و متخصصین مکتبی نیز در زمینه های دیگر. خلاصه کلام اینکه هر کدام بنوعی در کارند. تا بنوعی بر این تضاد و تناقض ماهوی رژیم فائق آیند. در این زمینه می توان به مثال فرماندهان نظامی مراجعه کرد. صیاد شیرازی فرمانده سابق نیروی زمینی و سپس مشاور نظامی فرمانده کل قوا به نشر خاطرات خود از دوران جنگ در روزنامه های عصر ایران پرداخته است. این فرد که قاعدتا می بایست چند سالی از عمر خود را در مدارس نظامی گذرانده و مدتی را به فراگیری علوم و فنون مختلف (از جمله ریاضیات و فیزیک و شیمی) طی کرده باشد؛ در تشریح نبرد در «تنگ چزابه» به این ترتیب به جنگ واقعیات سرسخت زمینی رفته، و به ترویج خرافه می پردازد:

«... در یک هفته اول نبرد کار دشواری بود. دشمن مثل باران آتش می ریخت و دائماً پاتک می زد ولی رزمندگان اسلام ایثارگرانه مقاومت می کردند. بیش از یک هزار و ۸۰۰ تن شهید داده بودیم و نیروی تازه نفس برای جایگزینی در دسترس نبود... فرماندهان نگران بودند، جلسه فوق العاده در شهر سوسنگرد تشکیل داده بودیم و فرماندهان و عناصر ارتشی و سپاهی به بحث و گفتگو برای پیدا کردن راه حل پرداختند، لیکن پس از چند ساعت همه با هم به بن بست رسیده بودیم... یک طلبه جوان پیشنهاد خواندن «دعای توسل» کرد، عجیب بود گویا این طلبه جوان از دل همه سخن گفته بود، بلافاصله چراغها را خاموش و دعای توسل فراموش نشدنی خوانده شد. همه در ناله و زاری به درگاه خداوند متعال بودند و دست به دامان ائمه اطهار برده بودند، بعد از خواندن دعای توسل خداوند عنایت فرمود و ما از مهلکه نجات پیدا کردیم.» (ایران تایمز - شماره ۱۰۹۳ - ۱ آبان ۱۳۷۱ - تاکیدات از نگارنده)

این نحوه تفکر برای توجیه حضور خود در عصر کنونی چاره ای جز دست یازیدن به خرافه و اوهام ندارد. شاید این تنها راه باقی مانده برای به تمکین واداشتن فرد متفکر و اندیشمند جهان حاضر است. چرا که در این دیدگاه فرد را نه بمتابه موجودی صاحب احساس و اندیشه، توانایی و ضعف و در یک کلام انسان؛ بلکه به عنوان وسیله ای جهت پیشبرد امیال و مطالبات فقیه می توان تعریف کرد. فرد تنها در رابطه با او قابل تعریف است، و میزان نزدیکی یا دوری از این مرکز، هویت یا ارزش او را تعیین می کند؛ در غیر اینصورت خود به تنهایی صاحب هیچ ارزش و هویتی نیست. شاید روشن ترین تعریف از این دیدگاه در کلام خامنه ای، رئیس جمهور سابق و رهبر جدید این رژیم بیان شده باشد. او در شهریور ماه امسال در دیدار با «آزادگان» (اسرای جنگی سابق) چنین گفت:

«... [در نظام جمهوری اسلامی] کسانی که فاسدند به نسبت فسادشان از نظام فاصله دارند. مسئولان نظام، مردمان پاکیزه و مطهری هستند. شما رئیس جمهور را ملاحظه بفرمائید، یک انسان والا، مومن، عالم، مجاهد فی سبیل الله، زجر کشیده، مردمی و امتحان داده است. مسئولینی هم که در سطح پائین تر مشغول کار هستند سالم و شایسته اند ولی در سطح پائین تر، و طبیعی است که شایستگی آنها به اندازه سطوح اصلی و بالا نیست. یعنی شما هر چه از مرکز نظام فاصله بگیرید، کمتر می توانید سلامت کارگزاران را تضمین کنید»

و به این ترتیب جوهر اندیشه خود در مورد افراد انسان را بیان می کنند. شاید حال با شناخت بهتر این نحوه تفکر نقش افراد و نهادهای ابدعی از نوع « امت شهید پرور »، « ارتش بیست میلیونی »، « سپاهیان امام زمان » و . . . را که متشکل از افراد « فاصله دار از مرکز نظام » است را، بهتر بتوان تصویر نمود. در این دستگاه فکری این افراد تا زمانی که قابل نیازند، مورد بهره برداری و استفاده قرار می گیرند و پس از استعمال براحی بدور انداخته می شوند. در فرهنگ روزمره انسانی به چنین افرادی « مزدور » اطلاق می شود. اینان در زمان عدم نیاز، از تمامی امتیازاتی که طی دوره ای، در اثر مصلحت « مرکز نظام » در اختیار داشته اند، محروم می شوند و هویت انسانی آنان به هیچ عنوان رعایت نمی شود. اینان وسیله ای جهت نیل به مقصود برای « مرکز نظام » بوده اند و بس. (۸)

اقتصاد مکتبی

« اقتصاد مال خر است »، خمینی پس از سرنگونی دیکتاتوری شاه، نظم اقتصادی منظور نظرش را طی این جمله تئوریزه نمود! در واقع تحقیر واقعیات حیات اقتصادی جاری، ناشی از شیوه نگرش متشرعین و شیوخ تازه به قدرت دست یافته بود؛ و این امر نیز همانا برخاسته از جایگاه آحاد انسانی در این دستگاه تفکر. از نظر آنان تنها وظیفه آحاد بشر تقلید از فقیه و به جای آوردن وظایف اخروی است. نظم و نسق دادن به امور دنیوی آنها در حوزه وظایف فقیه و « مجتهد عالم دوران » است، که خود رسیدگی به این امور را در ید با کفایت خواهد گرفت. شاید این تنها تصور خمینی و دیگر متشرعین هم سلک او در روزهای اول پس از قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ در حوزه امور اقتصادی - اجتماعی بود. آنها می پنداشتند با تزکیه نفس مقلدین و سازماندهی دریافت خمس و زکات، سهم امام و دیگر وجوه شرعیه قادر به پیشبرد امور اجتماعی و سازماندهی نظم اقتصادی خواهند بود. خمینی سالها قبل و طی دروس و همینطور جزوات تبلیغی خود، اعتقادش مبنی بر اینکه دروس طلبگی و فقه شیعه جوابگوی سیاست و حکومت و دولت خواهد بود را بیان کرده (۹)، و حال فرصتی تاریخی برای به منصفه عمل آوردن این دروس فراهم شده بود.

الگوهای اقتصادی آنان از توضیح المسائل « آیات عظام » استخراج می شود. مباحث اقتصادی شان در حوزه « عقد »، « بیع »، « خیار »، « جعاله » و « مزارعه »، « مساقات » و . . . و محدوده عمل و وسعت نظرشان در محدوده بیت المال مسلمین، در بلاد خلفای اسلامی است. رشته های مستحکمی که آنها را با فرمایشون اجتماعی - اقتصادی حاضر ارتباط دهد وجود ندارد. مباحث اقتصادی شان با شرایط تاریخی و اجتماعی جوامع بدوی تنظیم شده. تنها رابطه اقتصادی که در مباحث « علمی » شان مورد تحقیق و تفحص قرار گرفته، در زمینه روابط خرده کالایی و تجاری است. تولید صنعتی، و رابطه کارگر و کارفرما در اندیشه عقب مانده آنان جایی ندارد. در جامعه ای که این پدیده های زائیده نظام سرمایه حضور دارند، راه چاره ای در مقابل نیست جز اینکه این روابط اقتصادی را با مباحثی چون « بیع » و « اجاره » برای حوزه ها قابل درک و تبیین کنند. از روابط کشاورزی تنها همان پنج عنصر زمین، آب، بذر، گاو و کار را می فهمند. راهی جز تفسیر و تاویل تمامی روابط اقتصادی عصر حاضر با مباحث حوزه ای مربوط به جوامع بدوی ندارند. به خصوصیات این جوامع بدوی نیز می بایست پرداخت، چرا که منظور از جوامع بدوی جوامعی است که بدلیل شرایط اجتماعی و همینطور جغرافیایی خاص، نقش اصلی اقتصاد را همواره تجارت و بازرگانی و تولید خرده کالایی داشته است. و همین امر بر نقش هر چه وسیع تر تجارت در سامانه اقتصادی شان می افزود.

تولید که با اعتصابات و اعتراضات دلیرانه کارگران طی سالهای ۱۳۵۶ - ۵۷ در رکود کامل قرار داشت، این بار پس از تغییر رژیم، با توجه به خواستها و تمایلات کارگران آبدیده شده در کوره انقلاب، فرار و خروج به یکباره سرمایه ها و همینطور میزان تاجر و عقب ماندگی متولیان جدید قدرت سیاسی، به شرایط اولیه خود بازنگشت. اما تجارت عرصه را یکسره در مقابل خود مهیا دید. تاجر بازاری و همینطور اقشار حاشیه تولید سرمایه داری ارضای تمامی آرزوها و تمایلات سرکوب شده خود طی سالیان دراز را در به قدرت رسیدن روحانیون متحجر می دیدند. تازه به قدرت دست یافتگان اما،

بر مبنای بحرانی خود ساخته، با حمایت توده ای لمپن پرولتاریا و اقشار حاشیه تولید سرمایه داری و با حمایت اقتصادی «تجار مسلمان» به تحکیم پایه های استقرار خود پرداختند. سرمایه تجاری در میدانی بی رقیب و خالی از حضور سرمایه تولیدی و صنعتی، طی مدت کوتاهی با ضریب سود دهی بالا و تکاثر سریع سرمایه، تبدیل به قدرت اصلی در زمینه اقتصادی شد. شیوه و روش نوین اقتصادی شکل گرفت. شیوه نوینی که بنوبه خود بحران و تضاد دیگری بر بحرانهای بی شمار جمهوری اسلامی می افزود.

اگر صنعت و تولید صنعتی همراه با بوجود آوردن طبقه کارگر، تولید شغل و به همین ترتیب تولید ارزش اضافی را در پی داشت، اما تجارت و بازرگانی بدنبال خود شغل تولید نمی کرد. بلکه سرمایه را در مدت زمانی کوتاه به چند برابر میزان اولیه رشد می داد، سود بسیار بالایی به تاجر می رساند. و بدنبال خود به بسط روابط واسطه گری و دلالتی می پرداخت. تجارت کارگر تولید نمی کند، بلکه پادو، تحصیلدار بازاری، واسطه و دلال به بازار کار می افزاید. نه تولید کالایی و نه تولید شغلی. اما رقم سرمایه همچنان رو به افزایش، میزان پول در گردش به چندین و چند برابر رسید. رشد تورم غول آسا شد. (۱۰) در کنار این امر، کمبود و در مواردی نبود مایحتاج عمومی، رشد سرسام آور قیمت کالاها را بدنبال داشت و بالنتیجه، احتکار، واسطه گری و دلالتی راه خود را کاملاً گشود. رشوه خواری بمثابه راهی برای تامین هزینه های رو به افزایش حیات، مزید بر دلالتی و واسطه گری بدل به پدیده های اجتماعی شدند. قبح و رذالت این پدیده ها، در رابطه با ضرورت تامین نیازهای اولیه زندگی مادی و از سوی دیگر عمومی و اجتماعی شدن این موارد کاملاً فروریخت.

اقشار میانی اجتماع، از نوع کارمندان دولت، معلمین و... برای تامین نیازهای اولیه زندگی، چاره ای جز پیوستن به «بازار آزاد»، جمع دلالان، واسطه ها و یا جستجوی دیگر راههای کسب درآمد در کنار شغل اصلی خود در پیش ندارند. یا می بایست در اوقات پس از ساعات اداری به مسافرتی، بساط گذاری کنار خیابان، فروش سیگار خارجی، خرید و فروش کوپن مایحتاج عمومی، خرید و فروش ارز خارجی و... (۱۱) پردازند، و یا اینکه هر از چندی با سفری به ژاپن، ترکیه و یا امیر نشین های حوزه خلیج فارس، با خرید مقداری کالا و لوازم لوکس و یا اتومبیل و فروش مجدد آن در بازار داخلی برای دوره ای کوتاه نیازمندیهای اولیه خود را مرتفع کنند. البته گردانندگان حکومتی نیز خود به این شیوه اقتصادی و تامین مایحتاج از طریق واسطه گری و دلالتی دامن می زنند. از جمله با ترتیب دادن مسابقات و قرعه کشی های مختلف در نام نویسی برای سفر به حج، فروش اتومبیل و خانه، توره های زیارتی، حج عمره، پس انداز در «صندوق قرض الحسنه» و انواع دیگر کلاشی های مکتبی، میلیونها و

میلیاردها ریال از شرکت کنندگان سرکیسه می کنند، و سپس خانه یا اتومبیلی و یا یکی از وسایل مورد نیاز خانواده ها را به قرعه کشی می گذارند و به «برنده خوشبخت» این شانس را ارزانی می کنند، که پس از دریافت «جایزه» با سود بیشتری در «بازار آزاد» خانه، اتومبیل، سکه آزادی و یا وسیله مورد نیاز خانوادگی را بفروش برساند! (۱۲) پیامد چنین اوضاع اقتصادی ای، بطور طبیعی رشد ناهنجاریهای اجتماعی، چون دزدی، جنایت، گدایی و... خواهد بود. در پائین چند نمونه از اخبار گوناگون مربوط به این پدیده های اجتماعی را از روزنامه ها و نشریات مختلف می آورم:

«خیابان جردن، در شمال تهران هر شب شاهد کارناوال جوانهای ولگرد و سرگردان است. باید توضیح بدهم

که «ولگرد» واژه اهانت باری نیست، بلکه توصیف آدمهایی است که بلا تکلیف در حال پرسه زدن هستند.

ماشین هوندای هشت میلیون تومانی مدل ۱۹۹۰ که به یمن موج سوم ژاپنی، وارد رقابت با مرسدس بنز شده و

به یمن سیاست درهای باز اقتصادی به تهران سرازیر شده، زیر پای جوانهای ۱۹ ساله ای است که از ساعت

چهار بعدازظهر تا نه شب دور سرگردانی را از چهارراه ظفر تا انتهای افریقا (نیش فرشته و اتوبان مدرس) طی

می کنند. اگر ارزش اقتصادی یک هوندای ۹۰ را هشت میلیون تومان فرض کنیم و بپذیریم که در هر ماه از

هر صد هزار تومان می توان سه هزار تومان بهره گرفت، بهره هشت میلیون تومان در ماه ۲۴۰ هزار تومان می

شود؛ یعنی روزانه هشت هزار تومان ارزش اقتصادی ماشینی است که زیر پای یک جوان ۱۹ ساله ای که فرزند

تاجر بازار یا صاحب معاملات املاک و اتومبیل و یا... است. ارزش اقتصادی اتومبیل این جوان ۱۹ ساله در

می گویم: تو روزی پنج ساعت تو خیابون افریقا دور می زنی، سرت گیج نمی ره؟

نگاهی عاقل اندر سفیه به من می کند و می گوید: برو بابا حال نداری!

گزارشی دیگر:

«... کاظم - ح، ۲۱ ساله، متولد کرج، که در حال حاضر در نازی آباد زندگی می کند...»

می گویم: خب، کاظم خان حالا می خوای چیکار کنی؟

می گوید: دزدی! یه کار حسابی می کنم و بعد...»

(همشهری - شماره ۲ - تیرماه ۱۳۷۱ - «جوانان زیر آفتاب» - تاکیدات از نگارنده)

«با آغاز فصل برداشت برنج در استان مازندران، تعداد زیادی گدا از نقاط مختلف کشور وارد این استان شده و

برنج گدایی می کنند. خبرگزاری جمهوری اسلامی طی گزارشی از هجوم گداهای شهرهای استان مازندران و

مجاور مزارع برنج نوشته است: «این افراد با استفاده از احساسات مذهبی و سماجت بیش از حد در هر خرمنی

مقادیری برنج دریافت می کنند.» (ایران تایمز - شماره ۱۰۸۶ - جمعه ۱۳ شهریور ۱۳۷۱)

«یک کارمند اداره پست که یدالله خزلی نام داشته بر اثر مشکلات و فشار زندگی خود را از طبقه ششم اداره

پست پائین انداخت و در دم جان سپرد. به گزارش مطبوعات جمهوری اسلامی، «یدالله خزلی» اخیراً برای

دریافت وام به بانک مراجعه کرده ولی مسئولین بانک با درخواست وام او مخالفت کرده بودند. یکی از همکاران

کارمند اداره پست گفته است: «یدالله خزلی بصورت پیمانی کار می کرد و مدتی بود که تلاش می کرد تا

رسمی شود. اما تا زمان فوتش موفق نشد.» وی گفت: «یدالله حدود ۵۶۸۰ تومان حقوق دریافت می کرد و به

نظر من کمبود حقوق و مشکلات فراوان زندگی باعث خودکشی او شد.» یک کارمند دیگر اداره پست گفت: «

اخیراً بخشنامه ای آمده بود که یک سری از کارکنان غیر رسمی را اخراج کنند، و او چونکه رسمی نبود از این

مسئله همیشه ترس داشت.» (ایران تایمز - شماره ۱۰۷۸ - جمعه ۱۹ تیر ۱۳۷۱ - تاکیدات از نگارنده)

«زنی از یک شهر که نام آن فاش نشده به تهران می رود و خواهر ۱۶ ساله خود را با سیم برق خفه می کند،

جسد و خانه او را به آتش می کشد، بعد جواهرات خواهر خود را سرقت می کند و به شهر محل سکونت خود

بر می گردد... این زن پس از دستگیری در بازجویی مقدماتی به قتل خواهر خود اعتراف می کند... در

گزارش مامورین تحقیقات گفته شده قاتل پس از فروش طلا و جواهرات خواهر خود به مبلغ ۲۱ هزار تومان به

شهر محل سکونت

خود رفته به همسرش اعلام می دارد که این مبلغ را قرض گرفته است. خواهر قاتل در اعترافات خود انگیزه

قتل را «بی پولی» عنوان کرده است.» (ایران تایمز - شماره ۱۰۷۷ - جمعه ۱۲ تیرماه ۱۳۷۱ - تاکیدات از

نگارنده)

«دخترک ۱۱ ساله، علت مراجعه به بیمارستان، پارگی شدید از قسمت قدام تا خلف پرینه در شب ازدواج،

دخترک یازده ساله با رشد جسمی کمتر از سن شناسنامه ای با دامادی ۲۷ ساله همبستر شده. پدر دختر شاگرد

پمپ بنزین است. ۷ دختر دارد و با ۳۰ هزار تومان شیربها دختر را عروس کرده است.»

«پسر بچه ۶ ساله از کلاتری به بیمارستان آورده شده. پسرک کاملاً شوکه (بی هوش) بود. در معاینات

مقدماتی، عفونت شدید، زخمهای روی باسن مشاهده شد. مقعد تقریباً از بین رفته است. زخمهای شدید در

داخل دهان دارد. دندان ندارد. او گدای کنار خیابان است. از پدر و مادرش اطلاعی ندارد.» (مجله آدینه -

شماره ۵۸ - ۵۷ - اردیبهشت ۱۳۷۰ - «از یک گزارش تلخ» - تاکیدات از نگارنده)

« مرتضی کتیرایی نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی در یک نطق قبل از دستور در مجلس گفت افرادی را می شناسد که «کلیه» خود را فروخته اند تا پول پیش پرداخت اجاره یک خانه را تامین کنند.» (ایران تایمز - ۴ آبان ۱۳۷۰ - تاکید از نگارنده)

« به علت فقر شدید مالی و عدم تامین امکانات اولیه ازدواج ، مردم محروم مناطق شمالی خراسان ، دختران جوان خود را تا ۱۰ هزار تومان می فروشند.» (پیام زنان - فروردین ۱۳۷۱ - تاکید از نگارنده)

« روزنامه کیهان در یک مقاله انتقادی نوشت : « اخیرا شنیده شده که بعضی ورزشکاران جمهوری اسلامی ایران که در المپیک بارسلون شرکت کرده بودند ، بلافاصله بعد از پایان مسابقات ، در جوار دیوار دهکده المپیک بساط کالاهای ایرانی را که برای کسب درآمد همراه خویش برده بودند ، پهن کرده و مشغول چک و چانه زدن با مشتریان خارجی شدند تا قالیچه و جعبه های خاتم کاری و سایر صنایع دستی و اجناس ایرانی را به فروش برسانند . . . » (ایران تایمز - شماره ۱۰۹۳ - ۱ آبان ۱۳۷۱)

و این تنها گوشه کوچکی از فلاکتی است که در پی چنین حاکمیتی به بار آمده است . بعنوان آخرین نمونه از این دست می توان به سخنان فخرالدین حجازی در مجلس اشاره داشت : « وقتی در کشور ما پولدارها ۱۷۴ برابر بی پولها گوشت مصرف می کنند ، ۳۳۰ برابر بی پولها میوه مصرف می کنند ، وقتی در کشور ما حداقل درآمد در یک روز ۵۰ تومان و حداکثر درآمد در یک روز یک میلیون تومان است ، ما نمی توانیم این ام القراء را مستحکم نگاه داریم.» (رسالت - ۵ آذر ۱۳۶۹ - تاکیدات از نگارنده)

جایگاه زنان و جوانان در این اندیشه

« مرد بنده شهوت خویشتن است و زن در بند محبت مرد . مرد می خواهد شخص زن را داشته باشد و زن می خواهد دل مرد را مسخر کند ، و از راه دل بر او مسلط شود . مرد می خواهد زن را بگیرد و زن می خواهد که او را بگیرند . زن از مرد شجاعت و دلیری می خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری ، زن بیش از مرد قادر است بر شهوت خود مسلط گردد . شهوت مرد ، ابتدایی و تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی . مرد دلش می خواهد هر روز به همان حالت همیشگی باقی بماند ، اما یک زن همیشه می خواهد موجود تازه ای باشد و هر صبح با قیافه تازه تری از بستر خویش برخیزد . . . همان گونه که یک شاخه گل ، مراقبت دائمی ، لازم دارد و مقدار آب ، هوا ، نور و موقعیت مکانی در طراوت و شادابی او موثر است . یک زن نیز با مراقبت و همنشینی پسندیده مادری خوب و مومنی دلسوز خواهد شد . اگر از لحاظ محبت ، اشباع شود خیلی از مشکلات زندگی را تحمل خواهد کرد . بسیاری از مسائل زندگی با دست مرد باز می شود . اگر مرد ، روحیات همسرش را بدست آورد و بر اساس آن رفتار نموده ، زن را از نظر محبت ارضا نماید ، زن می تواند از آن خانه کوچک ، بهشتی با صفا بسازد . (تفاوتهای زن و مرد - مجله پیام زن - فروردین ۱۳۷۱)

در بخش اول این مطلب به جایگاه فرد انسان در اندیشه متشرعین پرداخته شد . اما زن در این دستگاه فکری صاحب جایگاه ویژه ای است . حدود ۹۰ سال قبل وقتی اولین « مدرسه دوشیزگان » تهران تاسیس شد ، اسلاف این متشرعین از نوع شیخ فضل الله نوری فتوا داد : « تاسیس مدارس دختران مخالف با شرع اسلام است » و همزمان با او ملای دیگری بنام سید علی شوشتری در حضرت عبدالعظیم بست نشست و در تکفیر نامه ای گفت : « وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تاسیس شود . »

در این نحوه نگرش به جهان ، محیط اجتماعی به دو بخش « بیرونی » و « اندرونی » تقسیم می شود . « بیرونی » خاص مردان و « اندرونی » به زنان مختص است . نقش آنان در بهترین حالت تولید و نگهداری فرزندان است . در واقع اگر مرد بمنابۀ فرد تنها وسیله ای برای ارضای تمایلات فقیه و « مجتهد عادل دوران » است ، زن تنها وسیله ای در جهت ارضای تمایلات کامجویانه مرد است . از همین روست که دیدن روی و موی ایشان ، شنیدن صدایشان و حتی سخن گفتن از آنان

شهوة برانگیز است. پس می بایست که در حجابشان نهاد، کار و فعالیت اجتماعی را تحت عناوین گوناگون از آنان دریغ نمود، در کلاسهای درس، وسائط نقلیه و هر عرصه دیگر اجتماع بر مبنای سیاست «آپارتاید جنسی» از مردان - جنس برتر - جدا و منزویشان نمود. شاید چون حدود یک قرن از تاسیس مدارس دخترانه می گذرد، و تکفیر و فتوای روحانیون مرتجع آن دوران نیز نتوانست مانع ورود این نیمه دیگر جامعه انسانی به حیطة فعالیت اجتماعی شود، دیگر قادر به انکار وجود و حقوق ابتدایی آنان نیستند. در پس این تناقض غیر قابل حل، شریعتمداران بناچار به عوامفریبی روی آورده اند. برای بازداشتن آنان از تحقق ابتدایی ترین حقوق اجتماعی شان به هر فریب و ترفندی دست می یازند، و تعلیمات قرون وسطایی حوزه ای را ملاک و معیار می سازند:

« زن باقی ماندن زن، یعنی باقی ماندن جمال و نشاط و غرور در زن مستلزم آسایش بیشتر و تلاش کمتر و فراغ خاطر زیادتری است. اگر زن مجبور باشد مانند مرد دائماً در تلاش و کوشش و در حال دویدن و پول درآوردن باشد، غرورش درهم می شکند، چین ها و گره هایی که گرفتاریهای مالی به چهره و ابروی مرد انداخته است، در چهره و ابروی او پیدا خواهد شد. مکرر شنیده شده است زنان غربی که بیچاره ها در کارگاهها و کارخانه ها و ادارات اجباراً در تلاش معاشند، آرزوی زندگی زن شرقی را دارند. بدیهی است زنی که آسایش خاطر ندارد فرصتی نخواهد یافت که به خود برسد و مایه سرور و بهجت مرد نیز واقع شود.» (مرتضی مطهری - نظام حقوق زن در اسلام - تاکید از نگارنده)

همانطور که از لابلای این جملات مشخص می شود، تاکید اصلی صاحب نظران این نوع اندیشه، نه معیارها و روابط انسانی، بلکه برغرایز است. بررسی این غرایز نیز از دیدگاهی بغایت پدرسالار صورت می گیرد. در نتیجه تنها نقشی که در این نظام ارزشی بعهد زنی قرار می گیرد، برطرف نمودن امیال و غرایز مرد است. زن بمثابة فرد اجتماعی، زمانی صاحب هویت است که در «سرور و بهجت مرد» بکوشد. و از همین رو حتی در پیوند این دو فرد انسانی، نیز معیارهای ارزشی غریزی صرف اند و بس.

«هدف ازدواج دائم تولید نسل است و هدف ازدواج موقت استمتاع و تسکین غریزه است.» (همانجا - تاکید از نگارنده)

آنچه که در مخیله آنان کاملاً غایب است، عشق و رابطه انسانی میان زن و مرد است. در این زمینه هم رابطه میان دو انسان را با معیارهای کالایی و خرید و فروش تعریف می کنند. در نظام فرهنگی آنان جایگاهی برای روابط برابر حقوق، عشق و روابط عاطفی و انسانی وجود ندارد.

«مرد مظهر نیاز و زن مظهر بی نیازی است. اسلام مرد را بصورت خریدار و زن را بصورت صاحب کالا می شناسد. از نظر اسلام در وصال و زندگی مشترک میان زن و مرد، این مرد است که باید خود را بعنوان بهره گیر بشناسد و هزینه این کار را تحمل کند.» (همانجا - تاکید از نگارنده)

و اما زن:

«زن با الهام فطری دریافته است که عزت و احترام او به این است که خود را رایگان در اختیار مرد قرار ندهد و باصطلاح شیرین بفروشد.» (همانجا - تاکید از نگارنده)

طبیعی است که این نحوه تفکر و اندیشه در دهه های پایانی قرن بیستم، در عرصه اجتماعی پیامدهای خاص خود را نیز خواهد داشت. در اجتماعی با ضوابط ارزشی منطبق با عهد عتیق که نقش مرد در رابطه با زن « بهره گیری» و زن در رابطه متقابل « شیرین فروختن» خود باشد، در دستگاه ارزشی ای که زن بمثابة یک بمب خطرناک شهوت زا که هر لحظه در معرض انفجار است، ارزش گذاری می شود، بسیار طبیعی و قابل درک است که او را در همان « اندرونی» و حجاب حبس نمایند.

در این شرایط بالطبع هر نوع امکانی برای نقش دهی به زنان در حیطة عمل اجتماعی از آنان سلب می شود، در کلاسهای درس دانشگاهی میان دانشجویان دختر و پسر پرده می کشند. دانشجویان دختر دانشکده پزشکی را از تشریح جنازه مرد محروم می کنند، و حتی حق تحصیل بسیاری از دروس دانشگاهی را از آنان سلب می کنند.

« با نگاهی به جزوه منتشر شده توسط وزارت فرهنگ و آموزش عالی به نام « راهنمای انتخاب رشته های تحصیلی برای دانشگاهها و موسسات عالی» معلوم می شود که زنان از شرکت در بسیاری از رشته ها محروم هستند . . . رشته های روابط سیاسی ، امور زراعی ، امور دامداری ، بانکداری ، حسابداری ، باستانشناسی ، دامپزشکی ، باغبانی، بیش از دو سوم رشته های مهندسی . . . » (اطلاعات - ۲۳ مرداد ماه ۱۳۷۰)

اما محدودیت و محرومیت های زنان در این حیطة پایان نمی پذیرد ؛ که تمامی حوزه های حیات انسانی را در بر می گیرد. از آنجا که در این نحوه تفکر ، هدف از وجود زن و حیات مشترک دو جنس « سرور و بهجت» مرد است، پس زن خود به تنهایی از این « سرور و بهجت» محروم می شود . زن حق پرداختن به هنر، موسیقی و هر نوع تفریح و ورزش را که خود به تنهایی مایه « سرور و بهجت» می شود را ندارد . اما چون در نیمه دوم قرن بیستم زندگی می کنیم ، و حضور زنان و هنر و ورزش زنانه واقعیتی غیر قابل انکار است ، پس راههایی قرون وسطایی برای آن می یابند .

« اواخر بهمن ماه سال ۷۰ ، هنگامه اخوان به همراه ارکستری متشکل از زنان نوازنده در محل پارکینگ یک

منزل مسکونی ، به یاد قمر کنسرتی برگزار کرد . . . این کنسرت طی سه شب، با حضور بیش از ۱۵۰۰ نفر

زنان علاقمند به موسیقی سنتی ایران برگزار شد . (پیام زنان - فروردین ۱۳۷۱ - تاکید از نگارنده)

و حتی به جمع کردن زنان در پارکینگ خانه های مسکونی برای هنرنمایی بسنده نمی کنند و به حریم « اندرونی» آنان

نیز وارد می شوند و به قصد تحمیل فرهنگ غریزی خود، زیستن در خانه و چگونگی حشر و نشر با عزیزان و وابستگان را

نیز زیر ذره بین می گذارند :

« ۵ - متأسفانه اختلاطی که اکنون در میان خانواده ها معمول است مشتمل بر گناه و خطرات فراوان است .

معمولاً رعایت مسائل مربوط به نامحرم در خانواده ها نمی شود و همه بر سر یک سفره می نشینند و اصولاً

رعایت حجاب کامل در خانه و بر سر سفره و امثال آن مشکل است و راه صحیح جدا کردن مردان و زنان

نامحرم در خانه است . همسر برادر و امثال آن از نامحرمانی که در خانواده زندگی می کنند هیچ فرقی با

نامحرمان دیگر ندارند . رعایت این مسائل ضروری است و از نظر شرع واجب است و معمولاً عدم رعایت آنها

موجب خطرات بسیار می شود . . . » (مجله پاسدار اسلام - ستون پاسخ به نامه ها - فروردین ۱۳۷۱ -

تاکیدات از نگارنده)

بدین گونه حتی همکلام و هم غذا شدن با دیگری نیز « موجب خطرات بسیار می شود» . و همین ذهن و فرهنگ

غریزی است که پیدا شدن چند تار مو از زیر روسری را معادل « فحشا» می خواند و آمار دستگیر شدگان بدحجابی طی

یک سال به سادگی به رقم ۱۱۳ هزار نفر می رسد . (سمینار امر به معروف و نهی از منکر - ۱۱ مرداد ۱۳۷۱) در این

فرهنگ که همکلام شدن و « بر سر سفره» نشستن ساکنین یک خانه « گناه و خطر» نام نهاده می شود ، می توان تصور

کرد که همکلام شدن دو دانشجوی از دو جنسیت متفاوت چگونه تفکر قرون وسطایی و فرهنگ جنسی حاکمان را می آزرده .

« طبق اخبار واصله ، تماسها و معاشرتهای نزدیک و دوستانه و مغایر اخلاق در میان دانشجویان انترن و

رزیدنتهای پزشکی در بیمارستانهای تهران افزایش یافته است . . . » (خبرنامه فرهنگی - اجتماعی ، شماره ۴۵ -

نیمه اول مهرماه ۱۳۶۷ - تاکید از نگارنده)

در شرایطی که برای جلوگیری از « خطرات» و گناهان نامبرده در سطور بالاتر ، ورود به پارکها بر جوانان ممنوع شده،

کوچه، خیابان ، سینما و رستوران، سالن نمایش و موسیقی، کلاس درس و دانشگاه و هر محل عمومی دیگری به تصرف

مامورین و « آمران به معروف و ناهیان از منکر» درآمده است ؛ و هیچ امکانی برای تماس و ارتباط سالم میان زن و مرد

در دسترس نیست ؛ بطور طبیعی و کاملاً قابل درک افسردگی ، ناراحتیهای روانی ، خودکشی، طلاق و پناه بردن به مواد

مخدر و فحشا چهره اصلی حیات جوانان را رقم می زند .

« به نوشته مطبوعات جمهوری اسلامی، ۱۲ نفر از دختران و پسران شهرستان ملایر در طول ماه گذشته . . .

اقدام به خودکشی کرده اند . » (ایران تایمز - شماره ۱۰۹۴ - ۱۸ آبانماه ۱۳۷۱)

طی ۱۴ سال که این نگرش به زنان به عرصه های حیات اجتماعی تحمیل شده ، در هر گفتار و نوشتار، روزنامه ، صدا و سیمای سراسری، مدارس و مجامع ، زنان موجوداتی اغواگر و شهوت زا القا شده اند؛ و هیچ جایی در مخیله آنان به رابطه ای فکری، عاطفی ، انسانی ، شغلی و یا عشق اختصاص داده نشده است ، در نظام فکری این دین سالاران محور تمامی روابط میان دو جنس « استمتاع و تسکین غریزه » است، و نه چیز دیگر. از همین رو پیشنهاداتی برای برقراری رابطه میان زن و مرد با معیارهای خود نیز بعنوان راه حل در چنته دارند . « ازدواج دائم» و « ازدواج موقت» (صیغه) . (۱۳) و در چنین شرایطی اگر جوانی توانایی و یا قصد پذیرش این معیارهای برده دارانه را نداشته باشد ؛ (۱۴) جز پنهان کاری و مخفی نمودن روابط خود با دیگری راهی ندارد

. می بایست در میهمانی های پنهان از دیده مامورین و مفتشین ، در جستجوی تماسی عاطفی و رابطه ای با انسانی از جنس مخالف خود برآیند ، و یا اینکه راههایی دیگر برای ارضای تمایلات عاطفی و همینطور غریزی خود بیابند ! و این امور در شرایطی صورت می پذیرد که جوان از هر نوع همفکری اجتماعی ، ارتباط عاطفی و حتی در بسیاری موارد راهنمایی فکری خانواده محروم و ممنوع شده است . رشد بی سابقه ارقام مربوط به فحشا، همجنس گرایی، فرار از خانه ، کودکان و جوانان خیابانی، قاچاق مواد مخدر، اعتیاد ، دزدی و . . . در میان جوانان و دانش آموزان، طی سالهای اخیر حاصل چنین شرایطی است. روشن است که در مورد فحشا و همجنس گرایی ، نمی توان به ارقام و آماری مراجعه کرد، و تنها با نمونه هایی که گاهی در روزنامه ها و خبرنامه های منتشره در ایران ، علیرغم وجود سانسور و جلوگیری سردمداران حکومتی از درج این نوع اخبار ، می توان پی برد که این ناهنجاریهای اجتماعی ، رفته رفته به پدیده های اجتماعی بدل شده اند ، و دارای ابعادی سرسام آور.

« یک جنایت تکان دهنده که اخیراً صورت گرفته است، محافل خانوادگی تهران را متاثر و خشمگین ساخت. زنی با همدستی معشوق خود فرزند ۲ ساله اش را در جاده امامزاده داود زنده به گور کرد. به گزارش مطبوعات جمهوری اسلامی این زن که نرگس نام دارد، پس از به زندان افتادن شوهر خود به جرم اعتیاد به مواد مخدر، با وجود داشتن چند فرزند، با افراد متعددی « روابط نامشروع» برقرار می کند و به خاطر رفع مزاحمت فرزند ۲ ساله اش، به اتفاق آخرین فردی که با او روابط نامشروع برقرار کرده بود، تصمیم به قتل کودک می گیرند. این دو با تهیه یک گونی پلاستیکی فرزند دو ساله را که تازه زبان گشوده بود داخل گونی گذاشته و با انداختن سنگ های بسیار به داخل گونی وی را به درون یک استخر می اندازند و او را به قتل می رسانند. مادر سنگدل و معشوق او پس از ارتکاب قتل چند ساعتی از محل حادثه دور می شوند ولی بعد از چند ساعت برمی گردند و جنازه کودک ۲ ساله را از استخر بیرون آورده و در محل دیگری در جاده امامزاده داود به خاک می سپارند . . . « (ایران تایمز - شماره ۱۰۷۳ - جمعه ۱۵ خرداد ۱۳۷۱)

نمونه ای دیگر از درون خبر نامه های بیشمار درونی حکومتیان به قصد « گزارشی از مبارزه با منکرات در تهران» به نقل از «خبرنامه سازمان تبلیغات اسلامی» :

« مسئول دایره مبارزه با منکرات کمیته انقلاب اسلامی تهران . . . گفت در ارتباط با سه هزار پرونده مربوط به جرائم منکراتی در ارتباط با شهر تهران تعداد ۵۲۰۰ مرد و ۳۵۰۰ زن دستگیر شدند . ایشان اظهار داشتند از مجموع جرائم، روابط نامشروع اعم از روابط دختران و پسران و زنان شوهردار و مردان بیشترین آمار را داشته است که متأسفانه بیشترین مورد رابطه نامشروع از جانب زنان شوهردار بوده ، علیرغم اینکه شوهران تعداد زیادی از آنان ظاهرالصلاح و موجه نیز بودند. در این رابطه ۲۲۵۰ مرد و ۱۹۸۴ زن دستگیر شدند. . . « (خبرنامه فرهنگی - اجتماعی شماره ۸۰ - نیمه اول اردیبهشت ۶۹ - بخش مطالعات و تحقیقات سیاسی و اجتماعی ، سازمان تبلیغات اسلامی - تاکید از نگارنده)

اما با وجود این تحمیلات ، و در کنار آنها بحران اقتصادی فراگیر ، بیکاری وسیع و گرانی سرسام آور میحتاج اولیه زندگی ، از نوع مسکن ، مواد خوراکی و . . . جوانان گرایشی به ازدواج نشان نمی دهند . تشویق های بی وقفه سردمداران

حکومتی و ترتیب دادن ازدواجهای جمعی با کمک و تجهیزیه « کمیته امداد امام » و . . . نیز نتوانسته جوانان را به روشهای مورد نظر آنان علاقمند کند.

« طی چند سال گذشته شهر مقدس قم هیچگاه همانند یک ماه گذشته با حوادث ناگوار اجتماعی و اخلاقی دست به گریبان نبوده است. این امر اضطراب و نگرانی، جمعیت یک میلیونی این شهر را بطور چشمگیری افزایش داده است. تجاوزهای مکرر جنسی به دختران و پسران کم سن و سال، ربودن و اغفال نوجوانان و بروز خشونت‌های اجتماعی طی یک ماه گذشته در متن اجتماع و خانواده های شهر قم همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است.» (خبرنامه فرهنگی - اجتماعی شماره ۸۵ - نیمه دوم تیرماه ۶۹ - تاکید از نگارنده)

و اگر ابعاد جنایات و تجاوزات جنسی به کودکان « شهر مقدس » را فراگرفته، چرا نمی بایست دیگر اماکن و شهرهای غیر «مقدس» را فرا نگیرد، و به تمامی ارکان اجتماع نفوذ نکند ؟

« خبر رسیده از اراک، ساعت ۳ بامداد ۶۷/۶/۲۱، یکی از بهیاران مرد در بیمارستانی، یک دختر ۱۶ ساله روستایی را که بعنوان همراه در بیمارستان بوده با تزریق آمپول بیهوش نموده به وی تجاوز می نماید. یادآوری می شود موارد سوء مشابه در بیمارستانهای این استان و سطح کشور افزایش یافته است.» (خبرنامه فرهنگی - اجتماعی شماره ۴۵ - نیمه اول مهرماه ۶۷ - تاکید از نگارنده)

« دختر ۱۳ ساله، دختر ۱۰ ساله و دختر ۸ ساله. تجاوز توسط پدر. مادر دیالیزی است، پدر از بوی بد مادر، ناتوانی و پیری او شکایت دارد. مادر از سه سال قبل نارسائی کلیه دارد و دیالیزی است. پس از تجاوز به آخرین دختر، مادر یک هفته تامل می کند و سپس به پدر اعتراض می کند. پس از مشاجره پدر منزل را ترک می کند. دو سال بعد مادر فوت می کند، هر سه دختر به پرورشگاه برده شدند.» (مجله آدینه شماره ۵۷-۵۸، «از یک گزارش تلخ» - اردیبهشت ۱۳۷۰ - تاکید از نگارنده)

«دختر ۱۵ ساله. برای زایمان به بیمارستان آورده می شود. پدر نوزاد، پدر خود او می باشد. مادر از جریان اطلاع داشته ولی برای حفظ زندگی سکوت می کرده است.» (همانجا - تاکید از نگارنده)

«دختر ۱۲ ساله، تجاوز توسط پدر. شب حادثه این کار با زور از طریق غیر معمول انجام و به علت پارگی شدید و خونریزی به بیمارستان آورده شده است.» (همانجا - تاکید از نگارنده)

و اینها همه مشتئی از خروار، علیرغم نبود آمار و ارقام در این زمینه. در زمینه اعتیاد و قاچاق مواد مخدر در میان جوانان و دانش آموزان نیز اوضاع جالبتر از این که تا کنون دیدیم نیست. در سال گذشته (۱۹۹۱) « کمیسیون مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد» مدال افتخار بالا ترین میزان کشف مواد مخدر را به ایران داد. ۴۲ تن انواع مختلف مواد مخدر، یعنی با احتساب جمعیت ایران به رقم سرانه هر نفر یک گرم نزدیک می شویم! مصرف کنندگان و قربانیان این مواد، باز از میان محروم ترین و « آسیب پذیر» ترین اقشار اجتماعی، از جمله دانش آموزان دختر و پسر هستند.

« بدنبال پیچیدن بوی سیگار در یکی از کلاسهای دبیرستان دخترانه پروین اعتصامی و بازرسی مدیره دبیرستان مذکور، از یکی از دانش آموزان مقداری هروئین (داخل زورق) بدست می آید» (خبرنامه فرهنگی - اجتماعی شماره ۴۵ - نیمه اول مهرماه ۶۷)

تمامی این موارد در غیبت هر نوع آمار و ارقامی گزارش شده اند، شاید اگر آمار و ارقامی نیز موجود بوده، محرمانه باقی مانده است، اما شاید با احتساب آنچه در یک استان کشور گذشته و تناسبی ساده به رقمی نزدیک به واقعیت در سراسر کشور دست یافت.

«گردهمایی تربیتی کمیته انقلاب اسلامی آموزش و پرورش استان باختران» در آستانه بازگشایی مدارس برگزار شد. فرمانده کمیته انقلاب اسلامی استان باختران در این سمینار اعلام داشت: «بیش از هفتاد درصد از متخلفین در زمینه منکرات، مواد مخدر و عدم رعایت شعائر اسلامی که در استان دستگیر و به محاکم قضائی معرفی می شوند، دانش آموز می باشند.» (همانجا - تاکید از نگارنده)

اما کسانی که این جوانان را از ابتدایی ترین حقوق و مطالباتشان با سرکوب و خشونت محروم کرده اند، با اشاعه فرهنگی قرون وسطایی خود عامل اصلی تمامی این ناهنجاریهای اجتماعی بوده اند؛ و حال که در صدد چاره جویی اند، با رجوع به ماهیت خشن و سرکوبگر خود بدنبال راه و روش خشونت بارهستند. لاجوردی، که در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی به ریاست سازمان زندانهای کل کشور ارتقا یافته، در دیدار از « اردوگاه تفریحی و تربیتی معتادان» در ساری در تابستان ۷۱ اعلام کرد که ۶۰٪ زندانیان کشور معتاد به مواد مخدر هستند و ۲۰٪ از این رقم را « زنان و دختران جوان» تشکیل می دهند، و در پایان به قصد چاره جویی اضافه نمود: « با دو اهرم فشار و برنامه های فرهنگی و تربیتی می توان اعتیاد را از بین برد.»

فرهنگ مجموعه ای است از اخلاقیات، دین، فلسفه، هنر، ... و در مجموع باورها و ارزشهایی که توده ها در یک شرایط اقلیمی خاص، در جریان حیات تاریخی و طی گذار از ساختارهای اجتماعی - اقتصادی گوناگون، بنا بر مقتضیات حیات در هر فرماسیون اجتماعی آن را پالایش داده، و به صورتهای تا کنونی آن رسانده اند. در شرایطی که اقتدار حاکم و سمت و سو دهندگان به فرهنگ حاکم، خود نه وارثان و تداوم دهندگان، و بالطبع پالایشگران آن، بلکه صاحبان فرهنگی دیگر، متعلق به قرون و اعصار گذشته، باشند بحران فرهنگی پدید خواهد آمد. باورها و ارزشهای اجتماعی مورد تردید قرار می گیرند، و اجتماع به حالت برزخ پا می نهد. شرایطی که امروزه در ایران حاکم است و نتایج و تبعات آن در اقتدار و طبقات گوناگون اجتماعی، ریشه در این بحران و حالت برزخی دارد. (۱۵) تناقضات پایه ای، ناهمخوانی معیارها و ارزشهای تحمیلی با فرماسیون اجتماعی - اقتصادی حاضر، زمینه را برای انواع ناهنجاریهای فرهنگی مهیا می نماید. شرایطی که اعتیاد، فحشا، رشوه خواری، دزدی، قاچاق، ... دیگر نه یک ضد ارزش، بلکه همچون امری عادی مورد چشم پوشی قرار می گیرند. دنائت، آزمندی، سودپرستی و خودخواهی بمثابه نرمهای اخلاقی سرمایه داری در عقب افتاده و ابتدائی ترین اشکال خود، به حیات اجتماعی - اخلاقی توده های مردم راه می یابد.

اگر سرمایه داری بمثابه نظام تولید انبوه، زن را از پستوها و اندرونی بیرون کشید؛ در جوامعی از نوع ایران از قید حجاب رها کنید، و بمثابه نیروی کار ارزان به عرصه اجتماع فراخواند، و نام « آزادی زنان» بر آن نهاد. اما شریعتمداران جمهوری اسلامی از آنجا که خود به دوران پیش سرمایه داری متعلقند، در تلاش یافتن راه حلی بر این تضاد تاریخی، از سوی زنان را دگر بار به « اندرونی» و پس حجاب می رانند، و از سوی دیگر بدون چشم پوشی از توانایی سودآوری آنان، همچون « وسیله» ای آنان را بکار می گیرند، و در این راه خشونت را بمثابه شیوه اصلی عمل بکار می برند.

الگوی نظم اجتماعی ساخته دست جمهوری اسلامی

اولین نطفه های شهر نشینی با پیدایش صنعت، حرفه ها و یکجا نشین شدن صاحبان حرفه و فن بوجود آمد. در واقع می توان شهرنشینی را به نوعی از اولین ثمرات پیدایش صنعت و کارگاههای صنعتی دانست. این امر در ارتباط کامل با نیازهای اقتصادی، و ضرورتهای رشد سرمایه داری بود. این امر در هیچکدام از جوامع انسانی، هیچ نوع ارتباطی با اعتقادات مذهبی و شیوه نگرش افراد نداشته است. اگر چه رواج شهر نشینی و ضرورتهای آن، اندیشه، نوع تفکر و سپس ارزشها و باورهای شهری را در مقابل اندیشه، تفکر، باورها و ارزشها و در یک کلام فرهنگ و اخلاقیات پیش سرمایه داری، ایجاد نمود. در جوامعی که جایگزین شدن سرمایه داری با نظام پیش از خود به شیوه ای انقلابی، یعنی با برکنی کامل نهادهای پیش سرمایه داری صورت پذیرفت (انقلاب فرانسه ۱۷۸۹)، شاهدیم که تصفیه حساب جدی با باورها و ارزشهای پیش سرمایه دارانه نیز در آن مقطع صورت پذیرفته است (رنسانس فکری در اروپا)، اما در جوامعی چون ایران که جایگزینی بورژوازی، نه از پائین و در جریان انقلابی توده ای، بلکه از بالا و توسط حکام و در جریان سازش میان طبقات اجتماعی و فرم به جابجایی انجامیده، بالطبع ارزشها، معیارها و باورهای متعلق به دوران پیش سرمایه داری هنوز از اعتبار کافی برخوردارند، و تصفیه حساب جدی با آنان صورت نگرفته است.

این امر در دوران به قدرت رسیدن متشرعین، خود را در الگوهای اجتماعی آنان، و سازماندهی اجتماعی مطلوبشان به نمایش نهاد. شریعتمداران از آنجا که خود به قرون گذشته متعلقند، در درجه اول با مظاهر و مزایای شهرنشینی سرنا سازگاری گذاشتند. در ساده ترین شکل به تشویق زندگی در روستاها و تشجیع روستائیان مهاجر به شهر، به بازگشت به روستاها نمودند. (۱۶) تا شاید به این طریق نهادها، ارزشها و باورهای بورژوازی را نیز در شهرها وانهاده، به ارزشها و باورهای پیش سرمایه داری بازگردند. اما اینطور نشد! نه تنها روستائیان به شهرها بازنگشتند، بلکه مهاجرت از روستا به شهرها فزونی نیز گرفت، و کمربند قطور حاشیه نشینان دورتادور شهرهای بزرگ را فراگرفت. پس چون راه تشویق بازگشت به روستا با شکست مواجه شده بود، این بار کوشیدند، روستا و ارزشهای روستایی را به شهر بیاورند. این کار از طریق تغییر باورها، ارزشها و معیارهای اجتماعی صورت می پذیرد. در نظم مورد نظرشان برخلاف شهر در دوران سرمایه داری، نشانی از پدیده ای تحت عنوان حقوق شهروندی نیست، و ساکنین همانند روستا در دوران پیش سرمایه داری «رعیت» محسوب می شوند و فاقد هر نوع حقوق. نظام اتوپییک آنان نظامی مبتنی بر استبداد مطلقه و در ابعادی روستایی و در دورانی پیش سرمایه داری است، شعارهای ضد سرمایه داری آنان نه از سرگرایشات «ضد امپریالیستی» و «مترقیانه» آنان، که از مواضع ارتجاعی و بازگشت خواه آنان بر می خیزد. سوای اینکه در شهرهای موجود بهر طریق در تلاش تحمیل باورها و ارزشهای عهد عتیقی خود هستند، در شهرهای جدید ایجاد شده نیز نه بر اساس روند شهرنشینی و شهرسازی با معیارهای بورژوازی، بلکه با معیارهای دوران خاص خود به این امر می پردازند. اگر روستا عموماً در اطراف مناطق حاصلخیز کشاورزی، و یا مراتع دامپروری، و یا بر حول و حوش مسجد و امامزاده ای سامان یافته است، امروز شهرسازی این گروه نیز به همین شیوه صورت می پذیرد. دیگر نه مراکز تولیدی و صنعتی، بلکه مساجد و امامزاده ها نطفه اولیه هر شهر می شوند. (۱۷) بدین گونه شاهدیم که سیستم اجتماعی مورد نظر اینان بازگشت به دوران استبداد (مثلاً در شکل خلیفه گری)، پیش سرمایه داری است، این سیستم بغایت پدر سالار، برای زن نقش اجتماعی قائل نیست، با سیستم شهر و شهروندی کاملاً بیگانه است و با پدیده ای بنام حقوق شهروندی آشنا نیست. در حالتی که برای پیشبرد امور روزمره خود در گیر نهادهای بوروکراتیک سرمایه داری است، در ذهن مرتجع خود قادر به درک آن نیست. در حالی که سرمایه داری با وسایلی از نوع بوروکراسی، نظم اجتماعی شهر - روستاهای اولیه را تحت کنترل آورده، اما این ذهن قرون وسطایی قادر به این امر و به این ترتیب، قدم نهادن به دورانی نوین نیست. تمامی این تناقضات بی پایان، سیستم حکومتی «بحران زا و بحران زی» آنان را سامان می دهد! در حالتی که این سیستم حکومتی نام «جمهوری» دارد و رئیس جمهور با آرای عمومی انتخاب می شود، و بالطبع می بایست مقید به آراء عمومی باشد، اما مقید به رای مقام رهبری است؛ مقام رهبری خود از طریق مجلس خبرگان انتخاب می شود، اما مصوبات همین مجلس خبرگان تا زمانی که تأیید شورای نگهبان نداشته باشند، قابل اجرا نیستند. و در آخر اینکه اعضای شورای نگهبان از طریق مقام رهبری منصوب می شوند! این شمه ای است از پراکندگی، بی نظمی و بلبشو در راس حکومتشان. در ارگانهای حکومتی نیز در کنار هر نهاد بورژوازی این جامعه، نهادی ظاهراً متعلق به خود خلق کرده اند. در کنار ارتش، سپاه پاسداران. در کنار شهربانی و زندانمری، کمیته. در کنار وزارت کشاورزی و راه و ترابری، جهاد سازندگی. در کنار وزارت مسکن و شهرسازی، بنیاد مسکن. در کنار بانکها، صندوق قرض الحسنه، در کنار مدارس و سیستم آموزشی جامعه شهری، نهضت سواد آموزی. در کنار دانشگاهها و مدارس عالی، حوزه های علمیه. در کنار استاندار، فرماندار و یا شهردار، در هر نقطه کشور، امام جمعه و نماینده رهبری (۱۸) و... و مجموعه این تداخلها و تناقضات، بحران را جزء ذاتی این نظام بدل نموده و در نهایت حذف این بحرانها فقط می تواند از مجرای نابودی این نظام گذار کند.

در جوامع اروپایی که زمانی طلایه داران فرهنگ مترقی و پیشرفته بورژوازی، در مقابل ارزشهای کهنه و منسوخ پیش سرمایه داری بودند، شاهد رشد و افزایش بحران فرهنگی - اخلاقی هستیم (۱۹). در حالیکه در جامعه ای چون ایران که بعلت شرایط تاریخی متفاوت، هیچگاه فرصت آشنایی جدی با ارزشهای بورژوازی مترقی و فرهنگ شهروندی را نداشته است (۲۰)، آشنایی این جامعه با این فرهنگ اتفاقاً بدلیل بی هویتی، ضعف مفرط فرهنگی و وابستگی تمام و کمال بورژوازی خودی، به طریق اولی تقلید دست و پا شکسته و عقب افتاده ای از فرهنگ جوامع سرمایه داری پیشرفته بوده

است (۲۱) و حال گروهی هم از اعماق تاریخ سربر آورده اند و در صددند ، از طریق فشار، ارباب و ترویج خرافه ، معیارها و ارزشهای مربوط به قرون پیشین را به جامعه تحمیل کنند . نتیجه این تحمیل ها امروزه کاملا مشهود است ، بحران هویت در تمامی افشار اجتماعی و گم کردن جایگاه اجتماعی واقعی خود است .

اگر تا چند سال قبل پدیده ای چون « بچه بازی» در مواردی بسیار معدود و بطور مثال در بیماران جنسی به چشم می خورد ، امروزه آنچنان وسعت می یابد که به درون مدارس ، و طیف سنی دانش آموزان مدارس ابتدایی نیز راه می یابد . « مسئول آموزش و پرورش گچساران با اعلام افزایش مفاسد اجتماعی از قبیل تکثیر و توزیع عکسهای مبتذل و شیوع عمل شنیع لواط در بین جوانان افزود : این حرکت که طی چند سال گذشته بصورت خفیف در این شهرستان آغاز شد در دو سال اخیر شدت یافته است . مواردی مشخص گردیده که دانش آموزی با توسل به زور دانش آموز دیگر را مورد تجاوز قرار داده است . وی گفت در سال ۶۴ نیز یک باند متشکل از دانش آموزان فاسد و منحرف کشف و با آنان برخورد قانونی شد. » (خبرنامه فرهنگی - اجتماعی شماره ۱۰ - نیمه اول اردیبهشت ماه ۶۹ - تاکید از نگارنده)

رشد و افزایش چنین ناهنجاریهایی بدون شک حاصل حاکمیت جمهوری اسلامی ، تحمیل باور و ارزشهای عصر حجری و فشار و استبداد این رژیم است . نبود سنت و فرهنگ شهروندی از سویی و نبود چشم انداز و آلترناتیو انقلابی، هر کدام علتی بر بحران کنونی هستند . مطمئنا پس از این رژیم کار فرهنگی عظیمی برای بی اثر نمودن تمامی خرافات و ارتجاعیات جمهوری اسلامی در مقابل علاقمندان به سرنوشت ایران وجود دارد .

سیامند

۱۵ ژانویه ۱۹۹۳

- (۱) تاریخ تهیه این مطلب به سال ۱۹۹۳ برمی گردد، بالطبع در این تاریخ هنوز از رژیم طالبان در همسایگی ایران خبری نبود، و هنوز حکومت ایران در این موارد منحصر به فرد بود.
- (۲) «ستاد انقلاب فرهنگی» برای استادان، دانشگاهیان و دانشجویان نامی آشناست. این «ستاد» همان نهادی است که در «پاکسازی» دانشگاهها از تمام صاحبان اندیشه، بیشترین تلاش را انجام داد. از عملکردهای این ستاد همین بس که، بیش از یک سوم کل دانشجویان و حدود نیمی از استادان دانشگاهها توسط این ستاد «پاکسازی» شده و اخراج، زندانی و بعضا اعدام شدند.
- (۳) شیخ نویسنده این مطلب، دلایل خود را بر اساس روایات و تفاسیر قرآنی و حدیث از منابع زیر تنظیم نموده است: تفسیرهای صافی، مجمع البیان، کشف و دیگر تفاسیر شیعه ذیل آیات ۵۹ از سوره نساء، آیه ۵۵ از سوره مائده، اصول کافی، کتاب وافی، صحاح اللغه، قاموس، مفردات راغب، وسائل الشیعه، مکاسب و... .
- (۴) در مورد جایگاه عقل و اندیشه، آذری قمی از سردمداران جناح رسالت به حدیث و روایت رجوع می کند: «حضرت صادق فرموده اند توسط عقل نمی توان به دین خدا و احکام الهی دست یافت، ان الذین الله لایصاب بالعقول، یعنی پسند عقل و نیکو شمردن عقول مردم و مقایسه موردی به مورد دیگر که غالبا تحت تاثیر احساسات و عواطف و تنگ نظریها و جهالت است، نمی تواند دلیل بر احکام الهی باشد. دین خدا اگر در معرض قضاوت عقول قرار گیرد مسخ و محو خواهد شد.» (کیهان - ۲۶ بهمن ۱۳۶۴)
- (۵) نویسنده مبدا را «یکصد سال اخیر» اختیار می کند. یعنی درست زمانی که اولین مدارس مدرن در ایران بوجود می آید، و اختیار تدریس، تعلیم و تعلم از مکتب خانه ها و روحانیون سلب می شود.
- (۶) جالب اینجاست که تعداد زیادی از این «صاحب الزمان» ها در جبهه های جنگ ایران و عراق توسط سربازان ایرانی و عراقی، دستگیر، کشته و مجروح شدند.
- (۷) «از بغداد به مشهد کاظمین (ع) رفتیم و از آنجا به زیارت مولایمان اباعبدالله حسین (ع) شتافتیم و من بالای سر هر یک از امامان خاکی برمی داشتم و خاک پای سیدشهدا (ع) را هم برداشتم و به چشمانم کشیدم، که قوت گرفت و از روز اول بهتر شد و کار مطالعه سهل گردید. مدتها بود که شرحی بر صحیفه آغاز کرده بودم که ناتمام مانده بود. از آن روز دوباره شروع به کار کردم و تا کنون هریار که چشمانم درد می گیرد، از آن تربت بر چشمانم می مالم و این دواى درد من است.» (زندگی طلبگی در قرن یازدهم - کامران فانی - خاطرات سید نعمت الله جزایری، ادیب، فقیه و محدث ۱۱۱۲ - ۱۰۵۰ ق - مجله نشر دانش - شماره ۱ - سال پنجم - آذر و دی ۱۳۶۳)
- (۸) سرنوشت حزب توده و جناحین اکثریت در این قضیه نمونه ای گویاست. اما به غیر از این موارد می توان به سرکوبهای «جانبازان» (معلولین جنگی) و دستگیری و اعدام بسیاری از «آزادگان» (اسرای جنگی) - که پس از اینکه بطور کامل مورد استفاده قرار گرفتند، حال به محض طرح ابتدایی ترین مطالبات خود سرکوب می شوند - کشتار و اعدام بسیاری از افراد رده بالای حکومتی، در صورت اختلاف نظر، دستگیری و اعدام صادق قطب زاده، اولین طراح و گرداننده دستجات چماقدار حزب الله، برادران هاشمی و همینطور سلب حیثیت و فشار به افرادی نظیر محتشمی، خلخالی، آیت الله منتظری و... دستگیری «دانشجویان خط امام» و بسیاری موارد دیگر اشاره داشت.
- (۹) جزوه تبلیغی خمینی در سال ۱۳۴۸ - در توضیح و تشریح «حکومت اسلامی» - نجف
- (۱۰) سالنامه آماری جمهوری اسلامی تا سال ۱۳۶۳، رشد سرمایه ها در بخش بازرگانی و تجارت را تنها با رقم ۲۲۸٪ در مقابل ۱۸٪ در کشاورزی و ۹۳٪ در صنعت نشان می داد. این رقم دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۶۵ به ۶۸۹/۸٪ در بخش بازرگانی و تجارت افزایش یافت. در این زمینه حتی مسئولین حکومتی نیز به منابع خبری خود اطمینان نداشته و به منابعی خارج از حیطه حکومت استناد می نمودند، بطور مثال این مورد که در خبرنامه وزارت ارشاد منعکس

شد: « نابسامانی موجب شده است که دیگر کسی از خود میلی به سرمایه گذاری در بخش صنعت نشان ندهد، بلکه به شهادت آماری که از سوی بانک مرکزی و دیگر موسسات دولتی جمهوری اسلامی انتشار یافته است، تنها در سال گذشته (۱۳۶۵) ۴۸۰ شرکت فعال در بخش صنعت اعلام انحلال کرده اند، رقم شرکتهای منحل شده صنعتی در طول سال ۶۴ بالغ بر ۳۸۶ بوده است. . . با وجود آنکه سیاست اقتصادی کشور موضوع ترویج شرکت های تولیدی به ویژه در بخش کشاورزی را توصیه می کند. برخلاف ادعاهای مسئولین اقتصادی جمهوری اسلامی مبنی بر رسیدن به خودکفایی، در سال گذشته تنها ۵۸۶ شرکت در زمینه های کشاورزی تاسیس شده اند و در زمینه معدن فقط ۹۸ شرکت به ثبت رسیده اند. [در مقابل ۳۳۵۰ شرکت خدماتی و بازرگانی]. . . در سال ۶۴ نیز افزایش سرمایه شرکت ها عمدتاً در زمینه بخش های فوق [بازرگانی] بوده است و رقم قابل توجه ۹۰/۹۱٪ را در بر داشته است. کل سرمایه ای که در سال گذشته توسط شرکتهای بازرگانی، موسسات اعتباری، رستورانها و هتل ها به جریان افتاده است، رقم ۳۱۵۱۸ میلیون ریال بوده است و در همان حال بخش کشاورزی - که برای تامین نیازهای اساسی مردم نقش عمده ای را بعهده دارد - فقط ۸۶۸۸ میلیون ریال از سرمایه شرکتهای خود جلب کرده است. » (خبرنامه وزارت ارشاد - شماره ۳۲ - نیمه دوم اسفند ۱۳۶۶ - به نقل از « کیهان لندن» - ضمیمه نشریه « اندیشه و پیکار» شماره ۲)

(۱۱) در موارد معدودی این امور تا حد دلالتی محبت و قاچاق مواد مخدر پیش می رود.

(۱۲) در این زمینه به مقاله زنده یاد غلامحسین ساعدی، در ماهنامه شورا شماره ۱۱، تحت عنوان « اقتصاد صلواتی»

مراجعه کنید.

(۱۳) مرتضی مطهری در « نظام حقوق زن در اسلام» با شکوه و شکایت از «عصر جدید» که « فاصله بلوغ طبیعی را با بلوغ اجتماعی زیاد کرده است»، برای « تسکین غریزه» سه راه حل در مقابل می نهد. یا رهبانیت موقت، یا کمونیسم جنسی، و یا ازدواج موقت. او با رد دو راه حل اول، راه « کرایه آدم» یا همان « ازدواج موقت» را تایید و پیشنهاد می کند.

(۱۴) طی دوران کوتاه پس از قیام بهمن و سرنگونی نظام سلطنت، با حضور قدرتمند گروهها و سازمانهای انقلابی و دمکراتیک در سطح کشور، و بالطبع اشاعه نسبی فرهنگی متفاوت و انسانی تر در میان اقشار مختلف اجتماعی، روابط کالایی و خرید و فروش در روابط زناشویی و میان زن و مرد تا حدود زیادی کمرنگ شد. در این دوره پدیده هایی چون مهریه، جهیزیه، شیربها و . . . که سنن ارتجاعی متعلق به دوران پیش سرمایه داری بود، رو به تضعیف رفتند؛ و حتی در برخی موارد کاملاً حذف شدند. با حاکم شدن تام و تمام شریعتمداران، طبعاً فرهنگ و اخلاقیات آنان، نیز به ارزشهای اجتماعی بدل شد. و این ارزشها و معیارهای قرون وسطایی بدل به ملاکی در روابط زناشویی شدند.

(۱۵) از جمله رشد بی وقفه آمار مربوط به طلاق و جدایی در میان ایرانیان در همین حیطه قابل بررسی است. بحران و برزخ مورد اشاره آثار و تبعات خود را نه فقط در ایران، بلکه در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور نیز نشان داده است. بحران و گم گشتگی فرهنگی - اخلاقی با توجه به فاصله عظیمی که میان فرهنگ و اخلاقیات بدوی حاکم در ایران و فرهنگ و اخلاقیات رو به زوال و انحطاط جوامع امپریالیستی وجود دارد، چهره غالب جامعه ایرانی مقیم خارج از کشور بوده است.

تشکیل گروهها و جریانات طرفدار حقوق زنان، با توجه به ستمی که تحت سیاست آپارتاید جنسی به زنان ایرانی وارد می آید، علیرغم اینکه می توانست در نفس خود امری مثبت باشد، و با مبارزه ای افشاگرانه، مبلغ فرهنگ و اخلاقیاتی مبنی بر روابط انسانی و برابر حقوق میان زنان و مردان باشد. اما در درون خود با گرایشات انحرافی رادیکال فمینیستی درگیر جدلند. این گرایشات که عموماً در امریکای شمالی طرح شده اند، با برگرفتن الگوی فرهنگی - اخلاقی خود از منحنی ترین گرایشات جامعه پدرسالار سرمایه داری، عملاً به آنسوی بام فرو غلطیده اند. این جریانات با جدا سازی نظم اجتماعی - اقتصادی موجد پدرسالاری از این پدیده، به شیوه ای اتفاقاً پدرسالار به جنگ جنس مردان می روند، و با تبلیغ « مردآزاری» و « سلیطه» گری برای زنان می پردازند. نقش این گرایشات توجیه نظام سرمایه داری و به انحراف

کشاندن مبارزات برابری طلب زنان است. برای آشنایی با این نوع نگرش می توان به « نیمه دیگر، مفهومی عمیقاً و قطعاً مردسالار» در مجله نیمه دیگر شماره ۱۵ - ۱۶ نوشته آزاده آزاد مراجعه کرد.

(۱۶) اگر سردمداران جمهوری اسلامی در اوایل کسب قدرت (و حتی همین حالا با گذشت ۱۴ سال از حکومت) روستائیان را دعوت به بازگشت به روستاها می کنند، نه بعلت علاقه و یا اوتوبی سر و سامان دادن به به اوضاع کشاورزی و زراعت، و یا چاره جویی بر روند مهاجرت بی وقفه روستائیان به شهرها در دوره دیکتاتوری شاه و سالهای پس از آن است. آنچه آنان را به روستا پیوند می دهد؛ همانا معیار و ارزشهای مشترک با دوران پیش سرمایه داری است. مدینه فاضله شان همان روستاست، که روابط بوروکراتیک شهری و پدیده هایی از نوع حقوق شهروندی در آن غریب است. ایجاد «جهاد سازندگی»، تبدیل آن به وزارتخانه در کنار وزارت کشاورزی، تلاشی بود برای رونق بخشیدن به این مدینه فاضله (روستا) به شیوه های غیر بوروکراتیک. اما مگر می شد با ابزاری بوروکراتیک، بوروکراسی را از حیات اجتماعی راند و به دوران پیش از آن رجعت نمود؟ در متن روابط بورژوازی، وزارت جهاد سازندگی هم سرعت بوروکراتیزه شد. بی برنامه و تناقضات حکام شریعتمدار، که برای فرار از ارزشها و نهادهای بورژوازی، سعی در اختراع نهادهای روستایی با همان کارایی ها می کند، و عملاً بر این کلاف سر درگم می افزاید، مشکلی از آنان حل نکرد، بطور مثال روند مهاجرت از روستا به شهر در طی این سالها نه تنها تخفیف نیافت، بلکه شدت نیز گرفت، و جمعیت حاشیه نشین شهری را، که پایه های اصلی حامی این حکومت بودند، و امروزه به انبار باروتی علیه آن بدل شده اند نه تنها کاهش نداد، بلکه به چندین برابر افزایش داد.

(۱۷) در این زمینه می توان نمونه های جالبی ارائه داد. از جمله در جریان «بازسازی» مناطق و شهرهای ویران شده طی جنگ، در حالی که هنوز منازل مسکونی و مراکز تولیدی در اثر کسر و یا نبود بودجه، اصلاً مورد توجه قرار نگرفته اند، اما مساجد و امامزاده ها یکی پس از دیگری بسیار مقاوم تر از گذشته، با استفاده از پیشرفته ترین تکنولوژی ساختمانی، از میان ویرانه ها سر بر آوردند. و نمونه جالب و اخیر شهر سازی حول قبر خمینی بود. هنوز یکماه از مرگ خمینی نگذشته بود که تابلوی «شهرداری» قبر خمینی بالا رفت (رسالت ۶۸/۴/۱۱) و شهرسازی حول آن آغاز شد.

(۱۸) تا قبل از خلع ید منتظری، «قائم مقام رهبری» نیز در هر نهاد و ارگان و شهری یک نماینده داشت!

(۱۹) ظهور پدیده هایی چون «اسکین هد»، «پانک» و... و همینطور رواج خشونت، نظامی گری و حتی روی آوردن به مدل آرایش مو، طرح لباس و کفش هایی که یادآور جنگجویان و جنگهای قرون گذشته و یا حاضر است؛ در میان جوانان اروپایی و امریکایی، علیرغم اینکه عکس العملی است در مقابل فرهنگ بوروکراتیک طبقه حاکم، و ارزشهای این طبقه را به مصاف می خواند، اما باز بدلائل متفاوت، از جمله بی اعتباری مفرط احزاب کمونیست در این جوامع، عملکرد و کارنامه پاسیف این احزاب در ارتباط با بحرانهای سرمایه داری، و طبعاً تبلیغات بی وقفه آنتی کمونیستی طبقات حاکم، این عکس العمل و اعتراض را نه در مجرای مبارزاتی و در جهت تغییر بنیادهای اجتماعی، بلکه به سمت جریان راست افراطی هدایت نموده است. اگر جنبش هیپی از بحران سرمایه داری سر بر آورد و در مقابل جنگ طلبی نظام امپریالیستی، «عشق ورزیدن» را تبلیغ می کرد. اما این بار گروههای مختلف Skinhead و Punk خشونت، جنگ و خونریزی را تبلیغ می کنند؛ و جریانات راست افراطی و فاشیست بیشترین سود سیاسی خود را از این جوانان گمگشته در وادی بحران سرمایه داری می برند، و هر روزه توسط آنان جنایات جدیدی مرتکب می شوند.

(۲۰) حدود یکصد و پنجاه سال قبل جنبش باب و تفکر شیخیه تلاشی بود، برای نگرشی نوین به اصول اعتقادی نظام پیش سرمایه داری. حرکتی که می توانست با اتکا به جنبش توده ای عظیمی که در پی خود داشت، طلایه دار رنسانس فکری و شکل دهی به راسیونالیسم در جامعه ایران باشد، با سرکوب وحشیانه استبداد قجری و متشرعین در خون غرق شد. بهائیت که مدعی تداوم این جنبش بود نیز با گسست از اهداف مبارزه جویانه آن و سازش و همراهی با استبداد، هیچ نقشی در شکل دهی به فرهنگ نوین بورژوازی بعهدہ نگرفت. «در دوره کودتای محمد علی میرزا عباس افندی مراسم ای به محمد علی شاه نوشته بود، اظهار اطاعت و انقیاد نموده و مخصوصاً تذکر داده بود که من به پیروان خود دستور داده ام که از مساعدت و همراهی مشروطه طلبان خودداری کرده و برای حفظ صلح و آرامش مملکت خود را از

این جریانات دور سازند» (تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران از زمان ناصرالدین شاه تا آخر سلسله قاجار - عبدالله بهرامی) در پی این جنبش نیز بورژوازی با سازش های مداوم با استبداد و حرکت گام به گام هیچگاه صاحب نقشی انقلابی در عرصه تحول اجتماعی نشد ، و هیچگاه نتوانست پایه های تفکر و فرهنگ شهروندی را در جامعه استبدادزده ایران با حرکت انقلابی خود مستقر کند .

(۲۱) آشنایی با فرهنگ اروپایی و تبلیغ فکر و فرهنگ شهروندی، علیرغم اینکه از طریق تنی چند از متفکرین طلایه دار مشروطیت صورت گرفت، اما در اثر سازشهای مکرر بورژوازی و پیوندهای محکم میان این طبقه و استبداد حکومتی پیش سرمایه داری و ترس آنان از حرکت مستقل توده ها، هیچگاه به ایدئولوژی و فکر عمومی جنبش مشروطیت ارتقا نیافت . کودتای رضا خان و سپس «تجددگرایی» او از طریق رفع اجباری حجاب از زنان و کلاه و شلوار به پای مردان کردن (این هم به اجبار و زور) اثرات منفی خود را بجا نهاد . پس از شهریور ۱۳۲۰، و فرار رضا خان ، با توجه به اینکه محمدرضا پهلوی تحصیلات خود را در اروپا گذرانده بود، تقلید شیوه زندگی اروپایی و امریکایی در دستور عمل قرار گرفت . خیابانهای تهران و شهرهای بزرگ به تسخیر آخرین مد مزونهای اروپایی، فیلم های کابویی در سینماها ، « ته دانسان » و . . . در آمد ؛ همه مورد تقلیدی ناقص بی ریشه قرار گرفت . بورژوازی وابسته از آنجا که خود هیچ ارزش و معیار فرهنگی ای برای ارائه نداشت، در تقلید بدون ریشه خود تمامی مظاهر هویتی را نیز به فراموشی سپرد . در این دوران سینمای ایران حتی تا حد تهیه فیلم های کابویی ایرانی هم پیش رفت ، که به موارد مضحکی نیز منجر شدند .